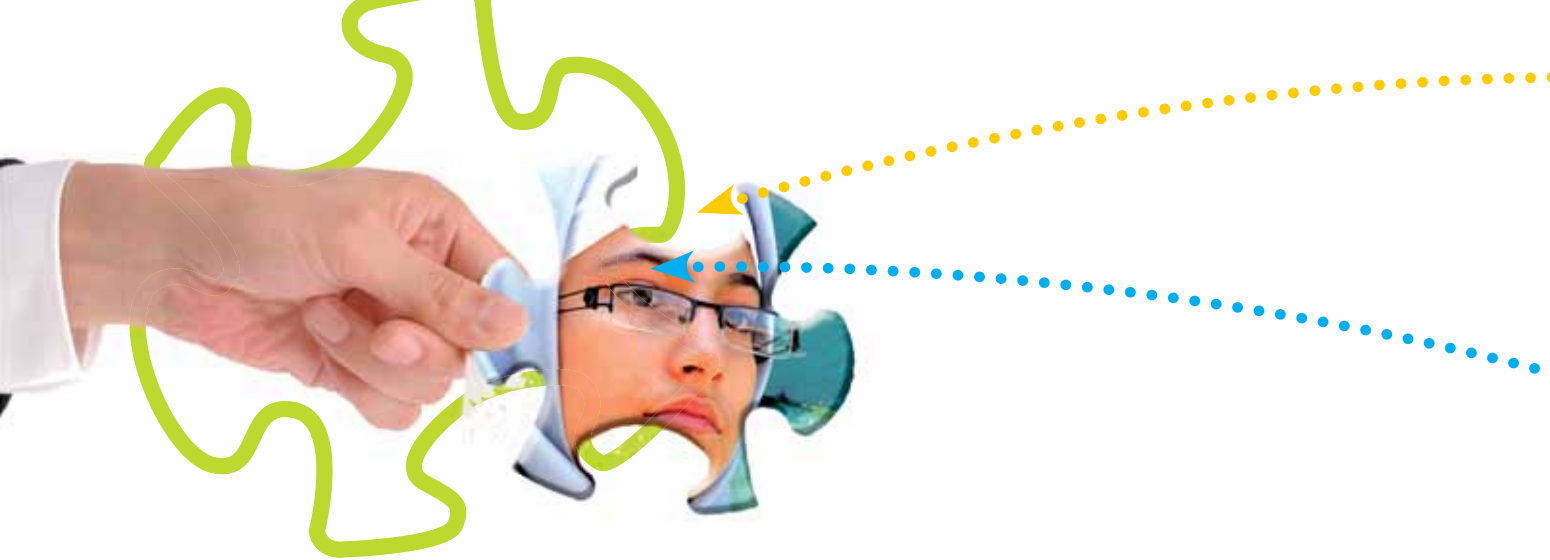




چینی می چین

علیرضامتولی





من کی هستم؟

گاهی وقت‌ها ناگهان این سؤال مثل یک لامپ توی مغزت روشن می‌شود.

این سؤال است که هیچ‌کس جز خودت نمی‌تواند برای آن پاسخی پیدا کند.

گاهی پاسخ این سؤال به قدری سخت به نظر می‌رسد که نیمه‌کاره رهایش می‌کنی. می‌گویی: «**خب حالا هر کی هستم.**»

و می‌روی دنبال سرگرمی مورد علاقه‌ات.

اما این سؤال رهایت نمی‌کند. مثل یک موجود سمج، دائم دور و برت پر می‌زند.

گاهی هم عادت می‌کنی به جواب‌ندادن. من آدم‌های بسیاری را می‌شناسم که بزرگ شده‌اند؛ خانواده تشکیل داده‌اند، پدر یا مادر چند فرزند هستند، اما هنوز به این سؤال پاسخ نداده‌اند. جالب این است که توقع دارند دیگران بدانند آن‌ها کی هستند.

چنین کسانی بیشتر دچار رفتارهای غلط، احساسی و بی‌منطق هستند. عمری را می‌گذرانند ولی از عمر خودشان سود مناسب را نمی‌برند. با جامعه خود درگیری دارند. خوب رانندگی نمی‌کنند، حتی پدر و مادر خوبی برای فرزندانشان نیستند. مدیران خوبی برای جایی که کار می‌کنند نیستند و خیلی مثال‌های دیگر که گفتن آن‌ها وقت تو را می‌گیرد. همه این رفتارها به دلیل این است که تعریف درستی از خودشان ندارند. بیشتر این افراد باعث می‌شوند یک جامعه پیشرفت درستی نداشته باشد.

هیچ‌کس نمی‌خواهد آدمی باشد که رفتارهای نادرست دارد. یکی از کارهای مهمی که در طول عمرت باید انجام بدهی، پاسخ دائمی به همین سؤال است. نگران نشو. اگر راهش را یاد بگیری، خیلی پیچیده و سخت نیست. گاهی مثل یک بازی

سرگرم‌کننده هم هست. اما این را بدان که هیچ‌کس به تو نخواهد گفت تو کی هستی. این پرسشی است که فقط خودت می‌توانی پاسخ آن را پیدا کنی.

این کاری است که باید از راهش بروی. باید راه و شیوه پاسخ‌دادن به این سؤال را یاد بگیری.

اول از همه باید **تصویر شفافی** از خودت داشته باشی.

هی به خودت نق نزن! من نمی‌توانم. من خنگم. من زشتم. من حرف‌زدن بلد نیستم. من هیچ چیز نیستم. هیچ‌کس مرا دوست ندارد.

از آن طرف، هی به خودت نگوئی من باهوشم، من از همه بهترم. من قشنگم. من حرفم را به راحتی می‌زنم. من همه چیز می‌دانم. من بهتر از دوستانم هستم.

باید در برداشت از خودت به تعادل برسی و همیشه این نکته را در نظر بگیری که انسان به طور معمول موجود کاملی نیست و فقط باید تلاش کند که تا می‌تواند با کشف توانایی‌هایش خودش را کامل کند.

تو مثل پازل یا جورچینی می‌مانی که خانواده و جامعه و فرهنگی که در آن زندگی می‌کنی، قطعه‌های آن را چیده‌اند و شاید در بعضی موارد خوب نچیده‌اند. حالا باید بنشین و قطعه‌های این پازل را پیدا کنی و سر جایش بگذاری. بعد از این که قطعه‌ها را درست سر جای خودش گذاشتی متوجه می‌شوی، چند تا قطعه را نداری. آن‌ها گم نشده‌اند. باید آن‌ها را خودت بسازی و سر جایش بگذاری. شاید این نکته ارتباطی با خودسازی داشته باشد. خودشناسی و خودسازی کلمه‌هایی هستند که از این به بعد زیاد به گوشت می‌خورد. پس باید چیزهایی درباره آن یاد بگیری. اگر دوست داری درباره این پازل و راه‌های جور کردن و درست‌چیدن آن‌ها بدانی، باید تا شماره بعدی صبر کنی.